

آموزش مبرزی



کارگردان
شاهریز

(پنجمی چهارم)

درس: علوم - فارسی

تاریخ: ۹۹/۰۷/۲۶

علوم

۱- با ذکر مثال، تبدیل انرژی در حالت‌های مختلف را توضیح دهید و عکس آن را برای آموزگار خود ارسال کنید.

۲- خوب به محیط اطراف خود توجه کنید سپس برای هر یک از موارد زیر مثال بزنید:

الف) الکتریکی به حرکتی:

ب) الکتریکی به نورانی:

پ) حرکتی به صوتی

۳- آزمایشی طراحی کنید که در آن انرژی حرکتی به انرژی گرمایی تبدیل شود.

فارسی

* در زمان‌های قدیم؛ مرد دانایی بود که شاگردان زیادی داشت. روزی او از شاگردانش سراغ بهلول را گرفت. شاگردانش به او گفتند: «که بهلول دیوانه است».

مرد عاقل گفت: «بگردید و بهلول را پیدا کنید تا من به پیشش بروم. خلاصه آن‌ها بهلول را در صحرا پیدا کردند. مرد عاقل بلند شد و نزدیک بهلول رفت. به او سلامی کرد و خودش را معرفی کرد. بهلول گفت: تو مرد دانایی هستی که مردم را ارشاد می‌کنی؟ مرد دانا جواب داد: بله.

آداب غذا خوردن را بلدی؟

مرد عاقل شروع کرد هر چیزی را که در مورد آداب غذا خوردن بود برایش تعریف کرد. اینکه حتماً دست‌هایمان را بشوییم. به آرامی غذا بخوریم، موقع غذا خوردن از غذای جلوی خودمان بخوریم، به غذای دیگران سعی کنیم نگاه نکنیم، مرتب غذا بخوریم و خیلی نکات دیگر.

بهلول بلند شد و شروع به رفتن کرد و به مرد عاقل گفت: تو که هنوز خوب آداب غذا خوردن را بلد نیستی، چطور می‌توانی مردم را راهنمایی کنی؟ و از آنجا رفت.

مرد عاقل به دنبال بهلول به راه افتاد. بهلول گفت: تو کی هستی؟

مرد عاقل جواب داد: کسی که طعام خوردن و غذا خوردن را هنوز نمی‌داند.

بهلول گفت: آیا سخن گفتن را می‌دانی؟

مرد عاقل شروع کرد به گفتن.

بله می‌دانم. سخن به اندازه می‌گویم. زیاد حرف نمی‌زنم. اندازه‌ای حرف می‌زنم که مخاطب من متوجه حرفم شود. سعی می‌کنم با حرفم کسی را اذیت نکنم و هرچه را که در این رابطه می‌دانست برای بهلول گفت.

بهلول جواب داد: گذشته از اینکه غذا خوردن را نمی‌دانی، حتی حرف زدن را هم نمی‌دانی. بعد هم بلند شد و رفت. مرد عاقل تعجب کرد اما به دنبال او به راه افتاد.

بهلول گفت: باز از من چه می‌خواهی؟ تو که آداب غذا خوردن را نمی‌دانی، آداب سخن گفتن را هم بلد نیستی، آیا آداب خوابیدن را می‌دانی؟

مرد عاقل این بار با خوشحالی گفت: بله و شروع کرد ادامه دادن که وقتی دعایم را می‌کنم و تمام می‌شود لباس خواب خود را می‌پوشم و ... و هر چیزی که از آداب خوابیدن بلد بود توضیح داد. بهلول گفت: فهمیدم آن را هم بلد نیستی.

و همین که آمد بلند شود و برود، این بار مرد عاقل لباسش را گرفت و گفت: بهلول من هیچ چیزی بلد نیستم. تو برای رضای خدا، نکاتی را که می‌دانی به من آموزش بده».

بهلول گفت: حالا که فهمیدی نکات اصلی را نمی‌دانی، من به تو آموزش می‌دهم. هر چیزی که تو گفتی، خیلی مهمه، اما فرع داستان است.

اصل این است که وقتی می‌خواهی غذا بخوری، حواست باشد آن غذایی که به دست آورده‌ای، حاصل دسترنج و تلاش خودت باشد؛ نه حق دیگران. در این صورت تو آداب غذا خوردن را به جا آورده‌ای.

نکته بعد این است که وقتی می‌خواهی صحبت کنی، باید با دل پاک و نیت درست باشد؛ هیچ‌وقت نباید با غرض و مسخره کردن و طعنه با دیگران حرف بزنی.

درست حرف زدن و با نیت پاک حرف زدن اولین اصل سخن گفتن است.

و اما راجع به خواب، یادت باشد قبل از خوابیدن، باید دلت را از بغض و کینه و حسد خالی کنی. باید بدانی نسبت به آدم‌های دیگر بدجنسی و کینه‌ای نداشته باشی. وقتی دلت را از کینه و حسد و بدجنسی خالی کنی آن وقت می‌توانی شب راحت بخوابی.

مرد عاقل که متوجه اشتباهش شده بود بلند شد و دست بهلول را بوسید و از او به خاطر راهنمایی‌های خیلی خوبش تشکر کرد.

آن مرد دانا بود و می‌دانست باید نکات خوب را از آدم‌های بزرگ یاد بگیرد.

حالا که داستان را خواندید به سؤالات زیر پاسخ دهید:

۱- آیا شما با سخنان بهلول موافق هستید؟ دلیل بیاورید.

۲- چرا بهلول توضیحات آن مرد را قبول نمی‌کرد؟

۳- اگر شما جای بهلول بودید چه رفتاری می‌کردید؟